

# بررسی امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت؛ باتاکید بر آموزه «مُثُل» افلاطون و «فَرَوَهَر» زرتشتی

حمید نساج

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور و دانشجوی دکتری علوم سیاسی

## چکیده

هدف این مقاله بررسی تأثیراتی است که افلاطون از تفکر شرقی مخصوصاً از شخص زرتشت پذیرفته است. هیچ انسانی را یارای آن نیست که بتواند نظامی فلسفی، بدون یاری جستن از اذهان دیگر بنیان نهد و افلاطون نیز از این قاعده مستثنی نیست. اگر این مسئله ثابت شود نه تنها از ارج و قرب او نمیکاهد بلکه برارزش و غنا و جامعیت آثار او نیز می‌افزاید. هدف نگارنده در نگارش این نوشته این است که بدور از تعصب ورزی کورکورانه نسبت به ایران باستان یا ارادت‌ورزی متعبدانه به یونان باستان، تأثیرپذیری افلاطون از تفکر شرقی - ایرانی زرتشت را مورد بررسی و کنکاش قرار دهد.

کلید واژه‌ها: افلاطون، زرتشت، مُثُل، فَرَوَهَر.



بررسی امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت: ...

شماره دوم تابستان ۸۹

ذهن هیچ انسانی را یارای آن نیست که بتواند نظامی فلسفی، بدون یاری جستن از اذهان دیگران بنیان نهد و افلاطون نیز از این قاعده مستثنی نیست. از اینرو، این مسئله که افلاطون از اندیشه‌های زرتشت یا مصریان و هندیان به‌رمند شده، نه تنها از ارج و قرب او نمیکاهد، بلکه بر ارزش و غنا و جامعیت آثار او نیز می‌افزاید. اما در صورتیکه این مسئله ثابت شود، این نکته که یونان تنها مرکز و قبله اندیشه‌ورزی عالم بوده است، بشدت زیر سؤال میرود؛ نه اینکه از اهمیت یونان کاسته شود، بلکه انحصار یونان در ساحت اندیشه متزلزل میگردد. لازم بذکر است که هدف نگارنده در نگارش این نوشته، تعصب‌ورزی کورکورانه نسبت به ایران باستان یا ارادت ورزی متعبدانه به یونان باستان نبوده و نیست.

مشکل اصلی در نگارش این سنخ مقالات، کمبود منابع است. اکثر منابع فارسی که به بررسی این موضوع پرداخته‌اند، مربوط به قبل از انقلاب میشوند. که در راستای سیاست رژیم برای بزرگ جلوه دادن ایران باستان به این موضوع توجه کرده‌اند و متأسفانه این اندک کتابها نیز مملو از اغراق بوده و بعضاً راه بی‌انصافی را پیموده‌اند؛ چنانکه استفان پانوسی، افلاطون را به تاراج‌گری و فرومایگی متهم میکند. بعد از انقلاب نیز این موضوع مورد بیتوجهی محققان قرار گرفت که امیدوارم این مقاله فتح بابی در این موضوع باشد.

منابع غیر فارسی در این زمینه بسیار زیاد است، اما عمدتاً به زبان آلمانی هستند و حوزه اندیشه انگلیسی زبان تا آنجا که نگارنده کاوش کرده است، بیشتر به تأثیر مصر و هند بر افلاطون توجه داشته است؛ هر چند که در مجموع، این مطالعات بسیار اندک است. متأسفانه پژوهشگران ایرانی چندان به این موضوع توجه نکرده‌اند، در حالیکه مستشرقین و شرق‌شناسانی چون آلفرد برودبک، پالیارو، گوتز گفکن، ایتزنشتاین و ... بیش از ایرانیان به این موضوع توجه نشان داده‌اند.

طبیعی است که برای نشان دادن تأثیرپذیری افلاطون از ایران و اندیشه ایرانی، نخست باید امکان تاریخی و عملی این تأثیرپذیری و اشکافی شود. پس در پاره اول این نوشته، این مسئله مورد توجه قرار میگیرد که بطور کلی یونانیان از اندیشه‌های زرتشت آگاهی داشته‌اند یا نه؟ سپس در پاره دوم، بطور خاص به افلاطون توجه میشود که آیا از منظر گزارشهای زرتشت آگاه بوده یا نه؟ و در پاره سوم، ادعاهای عنوان شده در مورد تأثیر افلاطون فهرست میشود و آموزه «مثل» مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تأثیرپذیری افلاطون در آموزه مثل که هسته مرکزی اندیشه وی را شکل میدهد، بسیار جالب توجه است و از اینرو بر این مسئله تمرکز شده است. بدیهی است که برای نشان دادن تأثیرپذیری افلاطون باید اولاً امکان تاریخی آن ثابت شود و ثانیاً شباهت دو آموزه بقدری باشد که بتوان احتمال اقتباس را در موردشان لحاظ کرد.

این مقاله هدف خود را «فتح باب و طرح بحثی» در تأثیرپذیری افلاطون بطور اخص و یونان بطور اعم از اندیشه و باور شرقی قرار داده است، نه بیشتر.

## آگاهی یونانیان از زرتشت

در گام اول برای بررسی امکان و میزان نسبی اطلاع و آگاهی یونانیان از آراء و عقاید ایرانیان و بویژه زرتشت به برخی گزارشهای تاریخی استناد شده است:

- ۶۵ ۱. یونانیان از مدتها قبل، در نتیجه جنگ و تجارت و همسایگی، با افکار و عقاید ایرانی آشنا بودند. آنها که در آسیای صغیر سکنی داشتند، با مغان و زرتشتیان که تا سواحل دریای اژه نفوذ کرده بودند، محشور شدند و با عقاید آنها که

بررسی امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت: ...

مخلوطی از اصول مزدایی و کلدانی بود، آشنا گردیدند. حتی ایشان یکی از اندیشمندان بزرگ پیش از سقراط بنام امپدوکلس<sup>۱</sup> را نیز شاگرد مغان میدانند.

۲. از میانه قرن پنجم قبل از میلاد به اینسو، یونانیان گزارشهایی از برخورد خود با ایرانیان نگاشته‌اند. این برخوردها فقط نظامی نبوده، بلکه شامل تبادل آراء و عقاید هم میشده است، بطوریکه چند سال بعد، هرودت به توضیح برخی تعالیم و آیین مذهبی مگی پرداخت.<sup>(۱)</sup>

۳. براساس مدارک موجود، فیثاغورس نخستین کسی بوده که به بابل و ایران سفر کرده و با آیین مگی آشنا شده است. انگیزه اصلی سفر وی ارضای حس کنجکاو بود، ولی بنظر میرسد که قصد شرکت و خدمت در ارتش آسارهادون را هم داشته است. سفر او پیش از مرگ کورش بزرگ بوده است. برخی ورود وی به مصر را مقارن جنگ کمبوجیه با مصریان میدانند که در مصر به اسارت درآمد و از آنجا همراه سپاهیان به ایران رفت و دوازده سال در بین کلدانیان و مغان زیست. نویسندگان قدیم یونان به سفر او به ایران اشاره کرده‌اند که میتوان از چی‌چه رو در سده اول قبل از میلاد، والرئوس ماکسی موس، پولی یوس، کلمنس الکساندرینوس، دیوگنس لائرتیوس نام برد. برخی از آنان علاوه بر فیثاغورس به سفر امپدوکلس، دموکریتوس و افلاطون هم اشاره نموده‌اند. بعنوان مثال پورفی ریوس<sup>۲</sup> نویسنده سده سوم میلادی در کتاب تاریخ فلسفه خود، نقل قولهایی از فیثاغورس آورده که وی در آنها آیین و عقاید مگی را توضیح داده است.<sup>(۲)</sup> برخی گفته‌اند که فیثاغورس شاگرد زرتشت بوده است، ولی بنظر میرسد که این فرد زابراتاس یکی از مغان ایرانی بوده و نه زرتشت اصلی.<sup>(۳)</sup>

۴. دموکریتوس که در طی سالهای ۴۷۰ - ۳۷۵ ق.م میزیسته، در زندگی طولانی به شرق سفر کرده است. تاتیانوس تصریح میکند که دموکریتوس از

1. Ampudockel  
2. Porphyruis

یک مغ ایرانی بنام استانس بسیار ستایش کرده که گویا وی یکی از مغان ایرانی در بابل بوده است. همچنین او رساله‌یی بنام *ماگیا* (که همان مغ است) نگاشت.<sup>(۴)</sup>

۵. اوزبی‌یوس<sup>۱</sup> در بهره‌ چهارم از بخش دهم کتاب خود، نقل میکند که به پارس رفته و از مغان تعلیم گرفته است.

۶. خسانتوس<sup>۲</sup> اهل لیدیا که در سال ۴۶۵ ق.م به دنیا آمد، با آیین مغی آشنایی داشته، ولی آثارش از بین رفته است. او اولین یونانی است که از زرتشت<sup>۳</sup> یاد کرده است. هرودت نیز در نگارش آداب و رسوم پارسیان از آثار وی بهره برده است.

۷. هرودت، مورخ یونانی، موارد فراوانی از آداب و رسوم پارسیان را نقل کرده است که امروزه هنوز پابرجاست.<sup>(۵)</sup>

۸. همچنین گفته شده که هراکلیتوس در پرستشگاه آرتیمس در شهر افس از مغان ایرانی درس می‌آموخته است. در آثار هراکلیتوس نفوذ آراء ایرانی با برجستگی بیشتری نمایان است. او میپنداشت گیتی آتشی است که اگر چه همه پاره‌های آن فروزان نیست، اما هیچگاه خاموش شدنی هم نیست.<sup>(۶)</sup>

۹. تئوپمپوس مورخ معروفی که اهل خینومی بود، در قرن چهارم پیش از میلاد رساله‌یی در باب الهیات مزدایی به رشته تحریر درآورد.<sup>(۷)</sup> گزارشهای وی درباره تاریخ و آیین ایرانی توسط دیگر نویسندگان کلاسیک یونان بویژه دیوژن لارتسی و پلوتارخ بدست ما رسیده که در این میان روایت او در مورد اساطیر رستاخیزی<sup>۴</sup> ایرانی حائز اهمیت است.<sup>(۸)</sup>

1. Eusebius
2. Xantus (500 – 450 BC)
3. Zarathushtra
4. Eschatology



۱۰. پلی نی بزرگ، نویسنده و طبیب رومی از قول اودوکسوس کنیدوسی ریاضیدان و ستاره‌شناس یونانی از شاگردان افلاطون نقل میکند که زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون زندگی میکرد است.<sup>(۹)</sup>

۱۱. دیوگنس لائرتیوس مطلبی را از کتاب گم شده ارسطو بنام درباره فلسفه نقل میکند، مبنی بر اینکه ارسطو در آنجا در مورد مغان سخن میگوید و دوگانگی مغان را درباره دو اصل و مبدأ نیک و بد یعنی زئوس - اورمزدس و هادس - اریمنیوس<sup>۱</sup> بازگو میکند.<sup>(۱۰)</sup>

همچنین ارسطو در کتاب *مابعدالطبیعه* ضمن بحث درباره مبدأ قدیم اشیاء، از نظریات فلاسفه پیشین سخن میگوید و از امپدوکلس، آناکساگوراس، فرکیدس<sup>۲</sup> و مغان نام میبرد. منظور او از مغان، علمای زرتشتی است.<sup>(۱۱)</sup>

۱۲. گفته شده موبدی بنام استانس<sup>۳</sup> پیش از میلاد مسیح اندیشه‌های دینی ایران را در یونان رواج میداده است.<sup>(۱۲)</sup>

۱۳. هکاتئوس<sup>۴</sup> از مردان ملیتوس و از نویسندگان کلاسیک یونان بوده که در سده پنجم پیش از میلاد میزیسته است و چنان مینماید که هردوت روایات او را درباره تاریخ غیر یونانیان و بویژه مصریان نقل کرده است. گزارش بسیار کوتاه هکاتئوس درباره کیش مغان یکی از کهنترین شواهد یونانی درباره عقاید ایرانی شمرده میشود که توسط دیوژن نقل شده است.<sup>(۱۳)</sup>

۱۴. گزنفون<sup>۵</sup> نویسنده شهیر یونانی که سالهای درازی از زندگی خود را در آسیا گذرانده، وی از جمله شاگردان سقراط بوده که در نوشته‌هایش از کورش بسیار یاد کرده است. کورش‌نامه مهمترین کتاب وی است.<sup>(۱۴)</sup>

- 
1. Hades - Areimanus
  2. Pherekydes
  3. Ostanes
  4. Hekataeus
  5. Xenophon

## آگاهی افلاطون از زرتشت

موارد چهارده‌گانه فوق که براساس گزارشهای تاریخی گردآوری شده، بخوبی نشان می‌دهد که یونانیان از آیین و آداب و رسوم ایرانیان و دین زرتشت اطلاع کافی داشته‌اند.

اکنون که با گذشت بیش از ۲۵۰۰ سال، این گزارشها بدست ما رسیده است، یقیناً موارد بسیاری وجود دارد که یا گزارش نش ده یا در طول تاریخ از بین رفته است. بنابراین میتوانیم با درجه بالایی از اطمینان بگوییم که یونانیان نه تنها با دین زرتشت آشنا بوده‌اند، بلکه از آن تأثیر پذیرفته و در تبیین آراء خود بهره گرفته‌اند. اکنون به وجه دوم پرسش خود میپردازیم که آیا افلاطون نیز از این آراء متأثر بوده است؟ برخی گزارشهای تاریخی مؤید این امر عبارتند از:

۱. هانری کربن شرق‌شناس و ایران‌شناس بزرگ میگوید:

اکنون ما میدانیم که در «آکادمیا» یعنی در حوزه درس افلاطون، نسبت به اقوال زرتشت چه رغبت و التفات و حتی چه حرارت و ارادتی وجود داشته است. حتی اسامی کسانی که در حلقه درس افلاطون بوده‌اند، در پاپیروسی که در «هرکولانم» پیدا شده، ثبت گردیده است. میدانیم که شخصی از اهالی کلدان یعنی از رعایای هخامنشی نیز در سالهای اخیر عمر افلاطون در محضر درس وی حضور داشته و ظن غالب آن است که مأخذ اخبار اودوکس<sup>۱</sup> و مرجع تقریر وجوه مشابهت پرمعنی میان زرتشت و افلاطون در اخبار همین شخص است.<sup>(۱۵)</sup>

۲. شواهد و اشاراتی در دست است که تعدادی از ایرانیان بهنگام پیروی افلاطون در حلقه اطرافیان وی بودند و حتی پس از مرگ استاد، بیاد وی مراسم دینی بسبک خود بجا می‌آوردند.



۳. اودوکس کنیدی، متفکر، ریاضیدان، پزشک، منجم و جغرافیدانی که سراسر خاورمیانه را برای آموختن ستاره‌شناسی کلدانی و ثنویت مزدایی زیر پا نهاده بود، در سال ۳۶۸ ق.م ضمن شرکت در دروس آکادمی، اطلاعات جامعی را در اختیار افلاطون قرار داد. این مسئله در دو رساله *اپی‌نومیس* و *آلکیبیادس اول* مشهود است و حتی میتوان گفت که ارسطو هم در دوران جوانی از نفوذ افکار وی در امان نماده است.<sup>(۱۶)</sup>

### سفر افلاطون به مصر

برخی معتقدند که افلاطون به مصر سفر کرده و در آنجا تحت تأثیر افکار شرقی قرار گرفته است. حتی برخی از تصمیم وی برای سفر به ایران خبر میدهند، مانند دیوگنس لائرتیوس که میگوید: افلاطون قصد سفر به ماد را داشت، اما جنگهای آسیایی و نابسامانی اوضاع موجب شد که فسخ عزیمت نماید. اما نویسندگان دیگری برخلاف دیوگنس، سفر افلاطون را تصریح کرده‌اند.<sup>(۱۷)</sup>

افلاطون بهنگام سیاحت در مصر، درصدد برآمد که به ایران عزیمت نماید و فلسفه کشور مزبور را بیاموزد، ولی بعلت ادامه جنگ، از مسافرت وی به ایران جلوگیری شد.<sup>(۱۸)</sup> ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کاپلستون در یک قضاوت جامع مینویسد:

زندگینامه نویسان گفته‌اند که او به کورنه، ایتالیا و مصر سفر کرده است، لیکن معلوم نیست که در این حکایتها چه مقدار حقیقت هست؛ مثلاً افلاطون خود درباره دیدار از مصر هیچ نمیگوید. ممکن است چنین باشد که دانش او از ریاضیات مصری و حتی از بازیهای کودکان، بر سفری واقعی به مصر دلالت کند، از سوی دیگر، داستان مسافرت ممکن است صرفاً بسبب استنباط از گفتار افلاطون درباره مصریان ساخته شده باشد. برخی از این داستانها آشکارا



افسانه‌وار هستند؛ مثلاً در برخی از آنها اورپیپیدس بعنوان همسفر او معرفی شده، حال آنکه این شاعر در سال ۴۰۶ مرده است. بطور کلی این امر شک ما را درباره‌ی گزاشهای سفرها بیشتر برمی‌انگیزد. اما با اینهمه ما نمیتوانیم با یقین بگوییم که افلاطون مصر را ندیده است و ممکن است چنین دیداری واقع شده باشد. اگر او واقعاً به مصر رفته باشد، ممکن است در حدود سال ۳۹۵ رفته باشد و هنگام شروع جنگهای کورنتی به آتن بازگشته باشد.<sup>(۱۹)</sup>

## اشاره‌های افلاطون به تأثیرپذیری از ایران

افلاطون دو مرتبه در آثار خود به تأثیرپذیری از ایران بصراحت اشاره کرده است که در یک مورد نام زرتشت را آورده و در مورد دیگر از مغی بنام گوبروناس یاد نموده است. از آنجا که در این موارد، افلاطون صراحتاً به برخی وجوه برتری آداب و رسوم ایرانی بر یونانی تصریح میکند، نقل آنها خالی از لطف نیست:

### ۱. رساله‌ی *آلکیبیادس اول*

در این رساله افلاطون بزبان سقراطی با آلکیبیادس به گفتگو مینشیند و در این گفتگو آیین حکومت داری و تربیت شاهزاده‌ی ایرانیان را با یونانیان مقایسه میکند:

سقراط: آلکیبیادس گرامی، نیای من نیز دایدالوس است و دایدالوس از نسل هفایستوس فرزند زئوس است. ولی همه‌ی نیاکان آنان تا زئوس، مانند خود ایشان، پادشاه و پادشاهزاده بودند که بعضی بر آرگوس و لاکدمون فرمان میراندند و برخی بر ایران و گاه بر سراسر آسیا، در حالیکه ما مردمانی عادی هستیم و پدرانمان نیز جز این نبوده‌اند و اگر تو اجداد خود و سالامیس، وطن اریساکس یا اگینا وطن نیای بزرگ آیاکوس را در برابر اردشیر پسر خشایار شاه نمایش دهی، بیگمان بر تو خواهند خندید. پس نیک بنگر تا ببینی که ما از

۷۱



بررسی امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت: ...

حیث تبار و تربیت تا چه پایه از آنان کمتریم. مگر نمیدانی که شاهان اسپارت مردانی را که بر اعمال شاه نظارت دارند بر مراقبت زنان خود گمارند تا مبادا شاه آینده جز از نژاد هراکلس در وجود آید و شاه ایران در برتری نسبت به دیگر مردمان بر پایه‌ی است که هیچکس ظن آن نمیبرد که ولیعهد را پدر جز او باشد. از اینرو، زوجه شاه ایران مراقبی جز بیم و رعب ندارد و همین که فرزند ارشد شاه که وارث تاج و تخت است به جهان می‌آید، جشنی برپا میکنند و پس از آن نیز هر سال در تمام آسیا روز تولد شاه را جشن میگیرند، حال آنکه از تولد ما بقول آن شاعر کمدی‌پرداز، همسایه نیز باخبر نمیگردد. از آن پس نیز فرزند شاه را به خادمه‌های نالایق نمیسپارند، بلکه بهترین خواجه سرایان دربار را بر او میگمارند و اینان موظفند که علاوه بر تربیت کودک، مراقب باشند تا اعضای تن او نیک رشد کنند و راست ببار آیند تا کودک از زیبایی تن هیچ کم نداشته باشد و آن خواجه سرایان را همه به دیده احترام مینگرند. همینکه فرزند شاه به هفت سالگی رسید، او را به سوارکاران میسپارند تا راه و رسم شکار را فراگیرد و چون چهارده ساله شد، چهار تن که مربیان شاهانه خوانده میشوند، عهده‌دار تربیت او میگردند. یکی از آنانکه در دانایی بر همگان برتری دارد، اسرار حکمت زرتشت پسر هرمز، دینداری و آیین کشاورزی را به او می‌آموزد و مربی دوم که عادلترین مردمان است، او را بر آن میدارد که در همه عمر جز راست نکوید. مربی سوم که از خویشتنداری بهره‌ی بکمال دارد به او می‌آموزد که تن به اسارت هوی و هوس درنهد، بلکه به آزادی و آزادگی خوی گیرد و بیش از همه مردمان بر شهوات و آرزوهای خود تسلط یابد، نه آنکه به بندگی آنها گردن بنهد. مربی چهارم که دلاورترین مردمان است، او را دلاور و بیباک ببار می‌آورد و به او میفهماند که اگر ترس در دل خود راه دهد، برده خواهد بود نه آزاد. ولی آلکیبیادس گرامی، چنانکه میدانی، پریکلس سالخورده‌ترین بنده خود سوپيروس را که بعلت پیری بهیچ کار نمی‌آمد، به سرپرستی تو برگماشت و اگر بیم آن نداشتیم که سخن بیش از حد دراز شود، درباره تبار و تربیت کسانی هم که تو آرزوی رقابت با آنان را در سر میپورانی، داد سخن میدادم.

ولی گمان میکنم اشاره‌ی که کردم، کافی باشد و این قدر می‌افزایم که هیچکس در اندیشه تربیت تو یا آتنی دیگری نیست، مگر آنکه عاشق تو یا او باشد. چنان میپندارم که اگر به ثروت و شکوه و جلال و قباهای سلطنتی و جامه‌های

فاخر و بوهای خوش و خدمتکاران ایرانیان نظری بیفکنی، شرمسار خواهی شد، زیرا خواهی دید که چه مایه از آنان کمتری.

... اسپارتیان بیش از همه یونانیان سیم و زر دارند و شاه اسپارت بیش از همه مردمان آن ولایت، زیرا بیشتر سیم و زری که به اسپارت میرود، در گنجینه شاه گرد می‌آید و گذشته از آن، مالیاتی که مردم کشور به شاه می‌پردازند، مبلغی کوچک نیست. اگر چه ثروت اسپارتیان در مقام سنجش با دیگر یونانیان بیکران مینماید، ولی اگر با دارایی ایرانیان و شاهان ایرانی سنجیده شود، ناچیز مینماید و من به گوش خود از کسی که به دربار شاه ایران رفته بود و مردی شایان اعتماد بود، شنیدم که میگفت: نخست از زمینی پهناور و حاصلخیز که یک روز راه بود، گذشتیم و آنجا را مردمان کمربند ملکه مینامیدند. سپس به جایی رسیدیم که نقاب ملکه خوانده میشد و از زمینهای حاصلخیز دیگری گذشتیم که عایدات هر یک، صرف جزئی از زیور ملکه میشود و بنام آن زیورش میخوانند. از اینرو، آکیبیادس گرامی، گمان میکنم اگر کسی به آمستریس که مادر شاه کنونی و زوجه خشیارشاه است، بگوید: «پسر دینوماخه که بیش از یک زیور ببهای پنجاه مینه ندارد، میخواهد در برابر فرزند تو قد برافرازد، درحالیکه همه دارایی خود او کمتر از سیصد پلترون زمین در ناحیه ارکیاست»، آمستریس در شگفت خواهد شد و خواهد پرسید: پشت گرمی این آکیبیادس به چیست که از اردشیر باک ندارد؟ آنگاه گمان میکنم که خود پاسخ سؤال خود را خواهد داد و خواهد گفت: «بیگمان این جوان از تربیت نیکو و دانایی و خرد بهرهبی بسزا دارد، زیرا جز این در نزد یونانیان هیچ چیز قدر و اعتبار نیست».

ولی اگر بشنود آکیبیادس که چنان آرزویی بزرگ در سر میپوراند، هنوز بیست سال ندارد و از تربیت هیچ بهره‌ی برنگرفته است، چون عاشقش به او میگوید که باید نخست بسی چیزها بیاموزی و روح خود را تربیت کنی و آنگاه دم از همسری با شاه ایران بزنی. او سخن وی را نمیپذیرد و میپندارد که آنچه دارد، برای او بس است. گمان میکنم که به حیرت خواهد افتاد و خواهد گفت: «پس این جوان نادان به چه مینازد؟» و اگر بگوییم «به زیبایی و تبار و توانگری و استعداد فطری»، ما را دیوانه خواهد پنداشت. همچنین اگر لامپید و دختر لئوتیخیدس و زوجه آرشیداموس و مادر آگیس که همه از پادشاهان بودند، بشنوند که تو با این تهیدستی قصد رقابت با پسر او را داری، در شگفت خواهند شد. اکنون، آکیبیادس، بگو ببینم شرم نداری از اینکه زنان



دشمنان ما بهتر از ما میدانند که ما چگونه باید باشیم، تا به خود حق بدهیم که در مقام رقابت با آنان برآییم؟<sup>(۲۰)</sup>

فتح‌الله مجتبابی در کتاب خود با نام *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان* با استناد به این رساله، نحوه تربیت کودکان در آرمانشهر افلاطون و نیز فضایل چهارگانه عدالت، حکمت، خویشتنداری و شجاعت را برگرفته از چهار نوع تربیتی میداند که افلاطون در این رساله به ایرانیان نسبت داده است.<sup>(۲۱)</sup>

## ۲. رساله آکسیوخوس

در این رساله افلاطون از زبان سقراط، باورهای ایرانیان در مورد زندگی پس از مرگ را که از یک مغ ایرانی شنیده است، نقل میکند:

گفتم (سقراط): پس گوش فرادار تا سخنی را هم که از مغی بنام گوپروئاس شنیده‌ام به تو بگویم. میگفت نیای او را که همنامش بوده است، هنگامی که خشایار شاه به دلوس لشکر میکشید، فرستاده بودند تا آن جزیره را که زادگاه دو خدا بود، حفظ کند. او در آنجا لوحهایی دید که «اوپیس» و «هرگا» از سرزمین هوپربوره آورده بودند و از نوشته‌هایی که بر آن لوحها بود، چنین آموخت که روح همینکه از تن جدا شود، به مسکن زیرزمینی خود، به آن مکان ناشناخته‌یی، روی می‌آورد که دژ پادشاهی پلوتون در آن واقع است. آن دژ از دربار زئوس چیزی کم ندارد. در آنجا زمین مرکز همه جهان است و آسمان شکل کره‌یی دارد که نیمی از آن به قرعه به خدایان آسمانی رسیده است و نیمی دیگر به موجودات زیرزمینی که برادرزادگان و خواهرزادگان همدیگرند. دروازه تالاری که به اورنگ پلوتون منتهی میشود، با قفل‌های آهنین بسته شده است. هر که این دروازه به رویش باز شود، به رودخانه آخرون و سپس به رود کوکوتوس راه مییابد و با کشتی به نزد مینوس و رادمانثوس، یعنی آنجا که به میدان حقیقت معروف است، برده میشود. در آنجا دادرسان نشستند و از هر کسی که می‌آید، میپرسند که

زندگی را چگونه گذرانده و هنگام اقامت در تن چه کرده است. در آنجا دروغ گفتن ممکن نیست. هر کس که در زندگی، روحی نیک راهنمایش بوده باشد، به مسکن دینداران فرستاده میشود و در آنجا فصلهای پر بار، میوه‌هایی از هر نوع بمقدار فراوان عرضه میکنند و چشمه‌های زلال از همه سو میجوشند و چمنهای رنگارنگ از گل‌های بهاری پوشیده شده‌اند. در آنجا مردمان دانا با یکدیگر سخن میگویند و شاعران نمایش اجرا میکنند و رقاصان میرقصند و نوازندگان فضا را با آهنگهای گوش‌نواز می‌آکنند. در آنجا مهمانیهای منظمی هست و غذاهای خوشمزه مهیا [است] و خوشیهای بیزیان و زندگی آکنده از شادمانی است. آنجا نه گرمای سوزان پدید می‌آید و نه سرمای سخت، ساکنانش همیشه هوایی تنفس میکنند که با اشعه خورشید گرم و مطبوع شده است. محرمان در آنجا نوعی ریاست بعهده دارند و تشریفات مقدس را انجام میدهند. تو خود نیز که از خویشاوند خدایان هستی از آن افتخار بهرمنند خواهی شد. در داستان آمده است که هراکلس و دیونوسوس و همراهانش همینکه به جهان زیرزمینی وارد شدند، نخست پاک گردیدند و آنگاه توانایی ورود به آن مقام به آنان بخشیده شد.

ولی آنانکه زندگی را به بدی و گناه گذرانده‌اند، توسط فرشتگان عذاب بسوی تاریکی برده میشوند. آنجا که اقامتگاه بیدینان است و کوزه‌های «دانائیدها» که هرگز پر نمیشوند. و امعا و احشای «تیتوس» و صخره سیسوفوس که هرگز به مقصد نمیرسد و بقول شاعر «پایان راهش آغاز مشقتی تازه است»، در آنجا قرار دارد. گناهکاران در آنجا در حالیکه جانواران خشمگین آنان را می‌گزند و مشعلهای همیشه سوزان فرشتگان عذاب آنان را میسوزانند، در معرض همه گونه تنبیه قرار میگیرند.

آکسیوخوس گرمی، من این سخن را از گوبروئاس شنیده‌ام، ولی تو میخواهی از آزمایشی که در انتظار توست بگریزی. من هر چه می‌اندیشم، میبینم تنها یک چیز را میتوان مسلم دانست و آن این است که روح مرگ‌ناپذیر است و چون از این جهان بجایی دیگر انتقال یابد، از همه دردها فارغ میگردد. از اینرو تو نیز میتوانی یقین کنی که اگر زندگی را مطابق فرمان خدا بسربری، چه در آن بالا و چه در این پایین، با نیکبختی قرین خواهی شد. (۲۲)

## انتساب دو رساله مذکور به افلاطون

البته ذکر این نکته ضروری است که در انتساب قطعی هر دو رساله به افلاطون تردید وجود دارد. *آلکیبیادس اول* به پندار محققانی که آن را از خود افلاطون میدانند، از جمله آثار دوره اول افلاطون محسوب میشود. در این رساله، سقراط بر آن است که به آلکیبیادس دانایی و داد بیاموزد. برخی نیز این کتاب را از افلاطون نمیدانند و برآنند که توسط شاگردان افلاطون و پس از مرگ او نوشته شده است.<sup>(۲۳)</sup>

بنابراین، این رساله‌ها حداکثر میتواند بعنوان قرینه و نه دلیل قطعی مورد استناد قرار گیرد. بهر حال اگر افلاطون آنها را نگاشته باشد که مدعا کاملاً اثبات میشود، ولی اگر شاگردان افلاطون آنها را نگاشته باشند، باز این مهم را نشان میدهد که شاگردان افلاطون که در آکادمی او تحصیل کرده‌اند، از اندیشه ایرانی متأثر بوده‌اند. همچنین ذکر این نکته لازم است که یونانیان، دیگر مردمان را بربر میدانستند و بسختی و دشواری از آنان تمجید میکردند، از اینرو بسیار بعید است که شاگردان افلاطون، نظریات استاد خود را به یک ایرانی و بزعم خود به یک بربر نسبت بدهند، بدون آنکه آن را از زبان استاد شنیده باشند.

### مواردی که ادعا شده افلاطون تحت تأثیر جهان بینی ایرانی بوده است

شواهد ذکر شده و گزارشهای تاریخی نشان میدهند که امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت و آراء ایرانیان وجود دارد. از سوی برخی دانشپژوهان، نظریات یا ایده‌هایی در اندیشه افلاطون به اندیشه ایران و زرتشت نسبت داده شده است که عبارتند از:

۱. آرمان شهریاری و آموزه فیلسوف - شاه

- فتح‌الله مجتبایی در کتاب *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان* به این مسئله اشاره کرده است.
- آلفرد برودبک نیز در کتاب خود که بزبان آلمانی نگاشته شده است، این مسئله را مورد توجه قرار داده است.<sup>(۲۴)</sup>
- تیموس هگینسون<sup>(۲۵)</sup> در کتاب خود به این مسئله اشاره کرده است.
- جنیفر فلانری<sup>(۲۶)</sup> نیز در کتاب خویش به این مسئله توجه نموده است.
۲. تکوین و خلقت عالم که در رساله *تیمائوس* بحث شده است؛ بعنوان مثال به کتاب امید عطایی با نام *پیامبر آریایی* مراجعه شود.
۳. مُثُل افلاطونی که بسیاری آن را مقتبس از تعالیم زرتشت میدانند:
- حسین کاظم‌زاده ایرانشهر در مقاله «مُثُل افلاطون و فروهران زرتشتی»
  - استفان پانوسی در کتاب *تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون*
  - هاشم رضی در اکثر تألیفاتش
  - مهرداد مهرین در کتاب *آیین زرتشت*
  - پورداوود در ابتدای کتاب *یسنا*
  - آلفرد برودبک در کتابش که پیش از این ذکر شد.
۴. ثنویت جهان مینوی و جهان مادی که پانوسی و عطایی به آن پرداخته‌اند.
۵. ثنویت علت و معلول در زمینه نیکی و بدی که فتح‌الله مجتبایی به آن اشاره کرده است.
۶. مفهوم مشارکت و حضور افلاطونی و مقایسه آن با مشارکت اوستایی که پانوسی در مقاله «اساس جهان‌بینی ایرانی در فلسفه مشارکت» به آن اشاره کرده است.
۷. زندگی پس از مرگ و احوالات آن که بیتردید صرفاً زاییده فکر افلاطون نیست، بلکه برخی آن را متأثر از هند، برخی متأثر از مصر و برخی متأثر از

ایران دانسته‌اند. افلاطون خود در رسالهٔ منسوب به او، *آکسیوخوس*، جاودانگی روح پس از مرگ را به مغی بنام گوبروئاس نسبت می‌دهد.

استفان پانوسی موارد متعدد دیگری را نقل میکند که عبارتند از: (۲۷)

- مدلول «ائناء» در *اوستا* و مدلول «ایدوس» در افلاطون (پالیارو)<sup>۱</sup>
- دیمونیون و ضرورت (میلس)<sup>۲</sup>
- روان و پیشباشی آن، یعنی وجود از پیش آن در جهان مینوی (برودبک)
- روان و دوگانگی آن: روان نیک و روان بد (پوئچ)<sup>۳</sup>
- روان و منشأ آن در ذات خداوند (رایتزشتاین)<sup>۴</sup>
- روان و میعاد آن بسوی خداوند (رایتزشتاین)
- عمر انسان و دراز بودن آن در آغاز آفرینش و کوتاه بودن آن در پایان (شولتز)
- عالم صغیر و عالم کبیر (گوتزه)<sup>۵</sup>
- لوگوس مساوی با هومنه است. (میلس)
- مینوس، ایاکوس و ردامنتوس مساوی با مهر، سروش و رشنو است. (گفکن<sup>۶</sup> و دویسون<sup>۷</sup>)
- فضایل افلاطونی (رایتزشتاین)

- 
1. A. PagLiario
  2. L.Mills
  3. H.C.puech
  4. R.Reitzenstein
  5. A.Gotze
  6. J.Geffcken
  7. P.Deussen



## افسانه‌ها و اغراق‌های تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت

البته برخی از موارد ادعایی تأثیرپذیری یا مشابهت نیز آشکارا غیر مرتبط و اغراق‌آمیز است، مانند:

۱. برخی زئوس را مساوی با اهورامزدا گرفته‌اند که این احتمال منطقی نیست. زئوس، خدای بزرگ یونانیان با توصیفاتى که از او در آثار یونانی آمده و صفاتی که به او نسبت داده شده است، از جمله وجود همسر، فرزند و احتمال ارتکاب دروغ و ... با اهورامزدا هیچ سنخیتی ندارد. همچنین خدای یونانی از مدتها قبل از افلاطون حضور داشته است و مختص به اندیشه وی نیست. مضافاً اینکه اساساً زئوس در آثار افلاطون حضور کم‌رنگی دارد.

۲. مهرداد مهرین مینویسد:

سقراط هر روز بامداد، موقع طلوع آفتاب، جلو خورشید می‌ایستاد و مطالبی را زمزمه میکرد. از طرز زندگی و سخنان او پیداست که سقراط تحت تأثیر آیین مزدیسنا و فلسفه هند بوده است. حتی گفته میشود که یکی از اساتید سقراط مغی بنام گوپروئاس بوده است. از بعضی گفته‌های سقراط پیداست که وی سخت تحت تأثیر افکار زرتشت بوده است، چنانکه میگوید: «فضیلت دانایی است!»<sup>(۲۸)</sup>

در اینجا نویسنده بدون هیچ استناد یا دلیلی، آموزه سقراطی - افلاطونی «فضیلت دانایی است» را مقتبس از زرتشت میدانند!

۳. «سقراط در تمام نکات مهم فلسفی یک انسان، ناشی از در فراروی زرتشت است. هر آینه هر امری که نزد سقراط نیکوست، او آن را بنحوی از انحاء یا بطور مستقیم یا به میانجی از زرتشت به عاریت گرفته است.»<sup>(۲۹)</sup>

رویکرد افراطی نویسنده در چنین با قاطعیت سخن گفتن و ارتباط دادن هر امری به زرتشت، زیبنده نیست و از نگاه منصفانه، فاصله‌ی بس دراز دارد.

۴. برخی «ار»<sup>۱</sup> را در کتاب دهم رسالهٔ جمهوریت، با زرتشت یکی گرفته‌اند، در حالی که هیچ سنخیتی میان این دو وجود ندارد. زرتشت یک ایرانی و بنیانگذار یک دین است و «ار» فرزند آرمینوس و از اهالی پامفلیا است که افلاطون در کتاب دهم رسالهٔ جمهوریت از وی و داستانش یاد کرده است. او در جنگی کشته شد و پس از ده روز که کشتگان را جمع میکردند، با آنکه اجساد همهٔ آنها بو گرفته بود، تن او همچنان تازه مانده بود. وی را به خانه بردند و روز دوازدهم که او را روی تل هیزم نهاده بودند و میخواستند بسوزانند، ناگهان زنده شد و چون دوباره جان گرفت، آنچه را که در آن عالم دیده بود تعریف کرد.

بیترید او همان زرتشت نیست، اما احتمال قوی وجود دارد که افلاطون توصیفات پس از مرگ را که از قول وی نقل میکند، از دین زرتشت اخذ کرده باشد. چنانچه واندرودن معتقد است:

افلاطون تعلیم میدهد که روح جاودانی است و روان نیکوکاران روانه بهشت خواهد شد. مفاوضات شکوهمند او در جمهوری، با اسطوره‌ی عظیم پایان مییابد. در آن بیان میشود که چگونه ارواح درگذشتگان، به سرزمین اسرارآمیزی میرسند که راهی به بالا و راهی به پایین دارد. نیکوکاران از یک راه به آسمان و گناهکاران از راه دیگر به زیرزمین خواهند رفت و در آنجا ده بار برای گناهان کیفر خواهند دید. اینها یادآور داور اهورامزدا بر ارواح و پل «چینواد» است که از فراز آن نیکوکاران راهی فردوس و گناهکاران روانهٔ دوزخ میشوند. مرغزار پریان افلاطون، جایکه ارواح هنوز زاییده نشده گرد هم می‌آیند تا سرنوشت خویش را انتخاب کنند نیز، خاطرهٔ چمنزارهای آکنده از گل «هادخت نسک» را زنده میکند؛ جایکه مردگان در آنجا با ارواح همیشه زندهٔ خود روبرو میشوند. افلاطون خودش منبع مشرق زمینی این اسطوره را فاش میسازد.<sup>(۳۰)</sup>

## مُثل افلاطون و فروهر زرتشت

برای بررسی تأثیرپذیری افلاطون، استناد به سخنان و نقل قولها و یا صرفاً برخی گزارشهای تاریخی کافی نیست.

در یک تبیین دقیق باید موارد ادعا شده در زمینه تأثیرپذیری بطور جداگانه در هر دو مکتب فکری بررسی گردد تا مشخص شود که آیا شباهتها بقدری هست که بتوان حکم به تأثیرپذیری داد یا خیر. بدیهی است که برای نشان دادن تأثیرپذیری لازم نیست دو آموزه کاملاً یکسان و مشابه باشند. بهر حال هر اندیشه‌یی با ورود به جهان بینی دیگر، دچار تغییر و دگرگونی میشود تا با فضای فکری جدید سازگار گردد.

همانطور که گفته شد، بسیاری از پژوهشگران معتقدند که افلاطون در آموزه مُثل تحت تأثیر زرتشت بوده است. پانوسی بعنوان نماینده گرایش افراطی معتقد است:

آموزه افلاطون درباره مُثل آموزه‌یی زرتشتی است. خود افلاطون خاستگاه واقعی آموزه مثلش را پنهان داشته است، حتی دیرپاترین و ارجمندترین شاگردانش، ارسطو، این امر را مکتوم داشته است... بنابراین افلاطون پرتشگرف شالوده‌گذار آموزه مُثل نیست، بلکه او یک تاراجگر است؛ نه از آنرو که وی تعالیم زرتشت را بازنگاری کرده، بلکه از آنرو که او این امر را مکتوم و پنهان داشته است.<sup>(۳۱)</sup>

در اینجا برای بررسی تأثیرپذیری افلاطون و نیز سنجش نظر پانوسی، آموزه مُثل افلاطونی و فروهر زرتشتی را مقایسه میکنیم.

## الف) مُثُل افلاطونی

افلاطون جهان واقع را به دو بخش تقسیم میکند: الف) عالم معقولات، عالم مُثُل یا عالم صور<sup>۱</sup>؛ ب) عالم محسوسات، عالم زیرین یا عالم تصویر مُثُل. میان عالم محسوسات و عالم مُثُل، هشت تفاوت عمده وجود دارد:

۱. در عالم مُثُل هر موجودی یک نمونه دارد، ولی در عالم زیرین هر موجودی بیش از یک نمونه دارد.

۲. افراد عالم مُثُل هر کدامشان کاملند و از اینرو عالم مُثُل عالم کمال است، ولی عالم زیرین عالم نقص است.

۳. در عالم مثل ثبات یا سکون وجود دارد، ولی موجودات عالم زیرین همگی در حال تغییر هستند.

۴. موجودات عالم مثل مطلقند، ولی موجودات عالم محسوسات نسبیند. مثلاً هیچ موجودی در این دنیا علی‌الاطلاق زیبا یا زشت نیست، بلکه زشتی یا زیبایی آن در نسبت با دیگران تعیین میشود، ولی در عالم معقولات، مثل زیبایی، بدون هیچگونه نسبت سنجی زیباست.

۵. موجودات عالم مثل صرفند، ولی موجودات عالم محسوس مخالفند؛ یعنی ابعاد و جنبه‌های مختلف دارند، یک انسان میتواند علاوه بر انسان بودن، مرد باشد، کوتاه قد باشد، فیلسوف باشد و ... ولی در عالم مثل تنها انسان است.

۶. موجودات عالم مثل غیر زمانی هستند، ولی موجودات عالم محسوسات در بند زمانند.

۷. موجودات عالم مثل در بند مکان نیستند، اما موجودات عالم محسوسات در بند مکانند.

۸. موجودات عالم مثل قائم به ذاتند، ولی موجودات عالم محسوسات قائم به غیرند. چرا که بهر حال نوعی وابستگی به عالم مثل دارند، ولی موجودات عالم مثل هیچ نوع وابستگی ندارند.<sup>(۳۲)</sup>

### ب) فروهر زرتشت

در آیین زرتشتی آدمی دارای پنج قوه یا نیروی نهادی است. نخستین نیرو «اهو»<sup>۱</sup> بمعنی جان است که قوه حیات و زندگانی است و با بدن هستی یافته و با آن نیز نابود میشود و پستترین قوا میباشد. دومین نیرو «دئنا»<sup>۲</sup> بمعنی وجدان است که خداوند آن را در باطن انسان به ودیعه گذاشته تا او را از نیکی و بدی اعمال آگاه کند. سومین نیرو «بئوذ»<sup>۳</sup> است که قوه دراکه و فهم انسانی است و با مرگ نیز فانی نمیشود. چهارمین نیرو «اورون»<sup>۴</sup> یا همان روان است که مسئول اعمال انسانی است و انتخاب نیک و بد با اوست و سرانجام بازخواست میشود.<sup>(۳۳)</sup>

اینک به پنجمین نیرو از قوای پنجگانه باطنی میرسیم که در اوستا «فروشی»<sup>۵</sup> و در پهلوی «فروهر»<sup>۶</sup> میباشد. معنی نهایی این کلمه «پناه‌دادن» یا «حمایت‌کردن» است؛ هر چند که محققان در مورد معانی مختلف این کلمه، عقاید

1. Ahu
2. Daena
3. Baodha
4. Urvan
5. Fravashi
6. Fravahar



متفاوتی دارند، فروردین یشت در *اوستا*، سرود ویژه ستایش فروهران است و از اینرو می‌توان فروهر را به فرشته نگهبان نیکان و راست روان موسوم ساخت. با تعریفی که در ذیل ارائه میشود، می‌توان فروهر را به پرتو خداوندی، ذره مینوی یا شکل آسمانی و خدایی هرچیزی معنی کرد.

برای درک بهتر فروهر، ناگزیر از بیان مجمل یکی از اسطوره‌های دینی هستیم. به این بیان که پیش از آنکه این جهان مادی با محتویاتش آفریده شود، مدت سه هزار سال جهان فروشی یا جهان مینوی پایدار بود. بموجب روایات «بندش» اهورامزدا در نور مطلق و نیکی و فرهی کامل غوطه‌ور بود. در بالا جهان روشنایی و در پایین عالم ظلمت و تاریکی قرار داشت. اهورامزدا نخست به آفرینش جهان مینوی اقدام کرد. در این جهان از ماده و گوشت و پوست و استخوان و جسم و تن اثری نبود، هرچه وجود داشت، صور روحانی همه موجودات بعدی بود و این صور همه روح و اندیشه بودند و نه جز آن. جهان مینوی همواره سه هزار سال وجود داشت، آنگاه اهورامزدا اراده کرد تا جهان ماده را به شکل درآورد، پس با فروهرها یا صور و اشکال روحانی و مینوی آدمیان و تمام موجودات نیک از جماد و نبات و حیوان گفتگو کرد که آیا مایلند به قالب مادی درآمده و در جهان خاکی برای پیروزی بر ظلمت و اهریمن زندگی کنند؟ آنانکه میدانستند سرانجام پیروزی با آنهاست، قبول کردند. پس اهورامزدا از آن صور معنوی، موجودات مادی را آفرید و بهمین جهت است که در آغاز، صورت و شکل اصلی مینوی و غیرمادی هرچیزی در جهان بالا وجود داشته است و آنچه در قالب درآمده از روی آن صور اصلی بوده است... در جهان مینوی که مدت سه هزار سال دوام آورد، تنها فروهر آدمیان موجود نبود، بلکه تمام اشیاء از جمادات، حیوانات، نباتات و حتی امشاسپندان

و خود اهورامزدا دارای فروهر بودند؛ یعنی صور مجرده و مینویشان در آغاز وجود داشته است. از لحاظ سلسله مراتب میتوان اهورامزدا را در رأس آفرینش قرار داد و امشاسپندان یا صفات برجسته وی را در مرتبه دوم و ایزدان یا تجسم سمبولیک نیکها و خوبیها را در مرتبه سوم و سرانجام فروهران را که در عدد و شمارش با همه آفریده‌های اهورایی برابرند، در مرتبه چهارم قرار داد.

اهورامزدا به اسپنتمان زرتشت گفت: اینک براستی تو را ای اسپنتمان از زور و نیرو و فرویاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند. آنگاه میگوید: از پرتو این صور معنوی و ذرات مینوی است که نیکی برقرار است و آسمان و زمین منظمند و همه چیز موافق با نظم طبیعی و نیکی فراوان جریان دارد. این فروهرها مددکار و یاران اهورامزدایند، چون جز وجود ازلی وی چیزی نیستند، بلکه اجزائی هستند از آن بهترین فروهر که اهورامزداست. مطابق این فلسفه، هر کسی در وجود خود جزئی از فروهر اعلای کیهانی یا خدایی دارد که باید با پارسایی و زندگانی خوش و درست مادی و با نیکی ایمان آن را بدون آلودگی به زشتیها حفظ کند تا بهنگام معهود و سرآمدن زندگی مادی، به اصل خود در آسمان و آن منشأ کل فروهرها پیوندد.

سرگذشت فروهر پس از انفصال از تن نیز ماجرابی دارد. فروهر بدون آلوده شدن پس از تباهی تن به آسمان عروج میکند. اما در نیکان و بدان

موجودیت فروهر و شکل بعدی آن متفاوت است. تنها نیکان و کسانی که مؤمن ۸۵ به آیین بوده و اندیشه و گفتار و کردارشان نیک بوده است، از موهبت داشتن فروهر برخوردار میگردند، زیرا ذره مینوی و پاره ایزدی و جزء خدایی



نمی‌تواند در تنی وجود داشته باشد که صاحبش از نیکی گسسته و در دسته اهریمنان قرار گرفته است. فروهر، فرشتهٔ محافظ نیکان است و همچون پاسبانی که از دلیری و پهلوانی برخوردار است، بدن و عناصر وابسته به آن را نگاهبانی میکند و چون هنگام مرگ فرا رسد، بدن را ترک مینماید و به جایگاه اصلیش باز میگردد. بازگشت به تن دیگر برای او نیست، بلکه همچنان در مقام مینوی خود باقی خواهد ماند. بهمین جهت مسئله حلول و تناسخ در آیین مزدیسنا راه ندارد.

در آیین مزدیسنا، فروهر پس از مرگ تن، از جسم انفصال یافته و به آسمان عروج میکند. اما در این حال تعیینی دارد که با آنکه جسم تباهی یافته، همواره ارتباط معنوی و وابستگی را با آن حفظ میکند. فروهرهای هر خانواده و قومی با بازماندگان ارتباط برقرار میکنند و در اوقاتی معین از سال، فروهران هر خانواده‌یی به میان خانواده خود باز میگردند. میان بازماندگان و فروهر نیاکان همواره روابطی معنوی وجود دارد. در مواقع دشوار، بازماندگان از آنان طلب راهنمایی و لطف و مرحمت میکنند و همواره میکوشند تا زندگیشان از طریقی بگذرد و با شیوه‌یی سلوک کنند که آن صور معنوی و مینوی راضی و مسرور شوند. اواخر اسفند و اوایل فروردین ماه اوقات نزول فروهرها به میان بازماندگان است. بهمین جهت آنها به رفت و روب میپردازند و خانه‌آرایی و خودآرایی میکنند و مراسمی انجام میدهند تا موجب خوشنودی فروهران نیاکانشان شود. امروزه اغلب رسوم عید نوروز که در آغاز فروردین ماه و اوایل بهار انجام میشود و مبناء و مأخذ آن فراموش شده است، اقتباسی از رسوم نیاکان ماست که کم و بیش با تغییر شکلهایی هنوز باقی است. (۳۴)



## وجوه شباهت و تفاوت

پس از آشنایی اجمالی با آموزهٔ مُثُل افلاطونی و فروهر زرتشتی میبینیم که میان این دو آموزه هم نکات مشترک و وجوه شباهت و هم نکات متفاوت و وجوه اختلاف بچشم میخورد. وجوه شباهت این دو آموزه عبارتند از:

۱. تقسیم جهان به دو عالم و تفاوت رتبی آنها بر یکدیگر
  ۲. اختصاص ثبات و سکون به عالم بالا و تغییر و دگرگونی به عالم پایین
  ۳. غیرمادی بودن عالم بالا
  ۴. عدم وجود زمان و مکان در عالم بالا
  ۵. موجودات عالم پایین، صور موجودات عالم برین هستند و تجسم مادی آن محسوب میشوند. این شباهت اساسیترین وجه آموزهٔ مُثُل را پوشش میدهد و مهمترین مؤید ادعای تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت محسوب میشود.
- وجوه تفاوت این دو آموزه عبارتند از:

۱. هر موجودی یک فروهر دارد، ولی در اندیشهٔ افلاطون هر نوع از موجودات یک مثال دارند.
۲. هدف افلاطون یک غایت معرفت شناختی است، در حالیکه غایت زرتشت دینی است و از اینرو مناسک دینی مانند نوروز و ارتباط با مردگان را بدنبال دارد.
۳. در آیین زرتشتی تمام موجودات فروهر دارند، ولی فروهر انسان اهمیت ویژه دارد و به آن توجه خاصی شده است، اما در نزد

افلاطون، مثال دیگر موجودات اهمیت بیشتر دارد و انسان فیلسوف شناساگری است که در پی فهم مثالهاست.

## نتیجه‌گیری

همواره این سؤال مطرح است که چرا و چگونه افلاطون برای حل مشکل معرفت شناختیش قائل به وجود دو جهان متفاوت شد؟ ایده‌یی که پس از وی توسط شاگرد بزرگش، ارسطو رد شد و در تاریخ اندیشه نیز طرفداران چندانی نیافت. شباهتهای زیاد میان اندیشهٔ فروهر و مُثُل افلاطون مانند: اصل تقسیم جهان به دو بخش، اینکه موجودات عالم فرودست، صور عالم فرادست هستند و... احتمال اقتباس افلاطون از زرتشت را تقویت میکند. در ابتدای مقاله گفتیم که برای اثبات تأثیرپذیری افلاطون باید به اثبات سه گزاره بپردازیم: اولاً اینکه یونانیان با آموزه‌ها و آیین زرتشت آشنایی داشته‌اند (که این امر نشان داده شد)، ثانیاً اینکه شخص افلاطون با این اندیشه‌ها برخورد و مواجهه داشته است (که احتمال تاریخی و برخی شواهد آن ذکر شد) و ثالثاً آنکه میان این دو آموزه آنقدر شباهت وجود دارد که بتوان اقتباس‌پذیری را در مورد آنها مطرح کرد. همانطور که دیدیم شباهت میان این دو آموزه بقدری هست که بتوان گفت افلاطون در تبیین آموزهٔ مُثُل از زرتشت و آیین زرتشتی و بویژه آموزهٔ فروهر تأثیر پذیرفته است، اما با وجود این باز هم نمیتوان با قطعیت تمام از این اقتباس سخن گفت، ولی شباهتهای موجود، همواره ذهن انسان را بسوی باور به اقتباس یا تأثیرپذیری افلاطون سوق میدهد. وجوه تفاوت این دو آموزه نیز منطقی است. بهر حال هر آموزه‌یی که از یک فضای فکری وارد فضای دیگری

شود، رنگ و بوی آن را بخود میگیرد، مضاف بر اینکه متفکر اقتباس‌کننده متناسب با غایات خود، در آن تغییرات لازم را خواهد داد. نمیتوان گفت که مثل افلاطونی همان فروهر زرتشتی است، بلکه میتوان گفت افلاطون در توصیف آموزه مثل از آموزه فروهر زرتشت متأثر بوده است. بنابراین درمیابیم که قضاوت استفان پانوسی که پیشتر ذکر شد و افلاطون را به تاراجگری متهم کرد، از تعصبات ناسیونالیستی و نه قضاوت‌های محققانه ناشی شده است.

## پی‌نوشتها:

1. Calliope, Jenny Rose, *Zoroastrians and Western Thought*, p. 38.

جمعی از ایرانشناسان اروپا با مقدمه پروفسور هانری ماسه و رنه گروسه، تاریخ تمدن

ایران، ترجمه جواد محیی، ص ۱۰۶.

۲. رضی، هاشم، تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، ص ۷ و ۸.

۳. همان، ص ۸ - ۱۳.

۴. عطایی، امید، پیامبر آریایی، ص ۴۰۰.

۵. تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، ص ۸ - ۱۳.

۶. پیامبر آریایی، ص ۴۱۵.

۷. تاریخ تمدن ایران، ص ۱۰۷.

۸. بنوئیست، امیل، دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی، ص ۸۷.

۹. تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، ص ۱۳۲.

۱۰. همانجا؛ مجتبایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ص ۱۲۹. ۸۹

۱۱. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ص ۴۷۷.

۱۲. ورمازن، مارتین، آیین میترا، ص ۲۴.

بررسی امکان تأثیرپذیری افلاطون از زرتشت: ...

۱۳. دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی، ص ۸۸.
۱۴. همان، ص ۱۰۱.
۱۵. پیامبر آریایی، ص ۴۱۸.
۱۶. تاریخ تمدن ایران، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۱۷. تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، ص ۱۲۷.
۱۸. تاریخ تمدن ایران، ص ۱۰۷.
۱۹. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۷.
۲۰. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۶۵۷ - ۶۶۰.
۲۱. شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ص ۲۵ - ۳۸.
۲۲. دوره آثار افلاطون، ج ۴، ص ۲۴۵۷ و ۲۴۵۸.
۲۳. دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی، ص ۸۲.
24. A. Brodbeck, *Zoroaster*, Leipzig, 1893.
25. Higginson, Timothy, Ph.D., *Greek Attitudes To Persian Kingship Down to the Time of Xenophon*, University of Oxford (United Kingdom), 1987.
26. Jennifer O'Flannery, "Xenophon's (The Education of Cyrus) And Ideal Leadership Lessons For Modern Public Administration," *Public Administration Quarterly*, Randallstown, Spring 2003. vol. 27, Iss 1/2; p. 41.
۲۷. نویسندگان این موارد عمدتاً آلمانی هستند و بدلیل آلمانی بودن متن و نیز بواسطه عدم دسترسی، امکان مراجعه مستقیم نگارنده ممکن نگردید.
۲۸. مهرین، مهرداد، آیین زرتشت، ص ۸۶.
۲۹. یانوسی، استفان، تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون، ص ۵۷.
۳۰. پیامبر آریایی، ص ۴۱۹: دوره آثار.
۳۱. تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون، ص ۶۵ و ۶۶.
۳۲. ملکیان، مصطفی، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۳.
۳۳. برای توضیح بیشتر رک: پورداوود، ابراهیم، *یشتها*، ص ۵۸۰ - ۶۰۰.
۳۴. رضی، هاشم، *ادیان بزرگ جهان*، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

## منابع فارسی:

۱. ارسطو، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه شرفالدین خراسانی، چ ۱، ۱۳۷۷.
۲. افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، چ ۲، ۱۳۶۷.
۳. بنونیست، امیل، *دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی*، ترجمه بهمن سرکاراتی، نشر قطره، چ ۳، ۱۳۷۷.
۴. بوریس، مری، *زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها*، ترجمه عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، چ ۳، ۱۳۸۲.
۵. پانوسی، استفان، *تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون*، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶.
۶. \_\_\_\_\_، «اساس جهان بینی ایرانی در فلسفه مشارکت»، *مجله جامعه نوین*، ش ۱.
۷. پورداوود، ابراهیم، *بشتهها*، انجمن زرتشتیان ایران، ۱۹۲۸.
۸. جمعی از ایرانشناسان اروپا با مقدمه پرفسور هانری ماسه و رنه گروسه، *تاریخ تمدن ایران*، ترجمه جواد محیی، انتشارات گوتنبرگ، چ ۱، ۱۳۸۱.
۹. رضی، هاشم، *ادیان بزرگ جهان*، انتشارات فروهر، چ ۵، ۱۳۶۰.
۱۰. \_\_\_\_\_، *تاریخ مطالعات دینهای ایرانی*، انتشارات فروهر، چ ۱، زمستان ۶۶.
۱۱. عطایی، امید، *پیامبر آریایی*، مؤسسه انتشارات عطایی، چ ۲، ۱۳۸۴.
۱۲. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، (یونان و روم)، سیدجلال الدین مجتبیوی، انتشارات سروش، چ ۲، ۱۳۶۸.
۱۳. کاظم زاده ایرانشهر، حسین، *مثل افلاطونی و فروهران زرتشتی*، یادنامه پورداوود، ج ۱، چاپخانه پاکتچی، ۱۳۲۵.
۱۴. مجتبیایی، فتح الله، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، انجمن فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۱۵. ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۱، دفتر همکاریهای حوزه و دانشگاه، آبان ۱۳۷۷.
۱۶. مهرین، مهرداد، *آیین زرتشت، تأثیر و نفوذ آن در شرق و غرب*، انتشارات فروهر، ۱۳۶۰.

## منابع انگلیسی:

1. Calliope, Jenny Rose, *Zoroastrians and Western Thought*, Peterborough Jan 2005, vol.15, Iss. 5.
2. Jennifer O'Flannery, "Xenophon's (The Education of Cyrus) And Ideal Leadership Lessons for Modern Public Administration", *Public Administration Quarterly* Randallstown, Spring 2003. vol. 27, Iss. 1/2.
3. Higginson, Timothy, Ph.D., *Greek Attitudes to Persian Kingship Down to the Time of Xenophon*, University of Oxford (United Kingdom), 1987.

